**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و پنجاه و چهارم\_29 فروردین 1400**

**[عصارۀ مطلب به بیان استاد]**

بحث در این بود که اگر ما انسدادی شدیم، به تعبیر بنده گاهی متعلق ظن، خود حکم شرعی نیست، و هیچ نتیجه­ایی هم و لو با واسطه از این ظنی که به امری حاصل شده، در تعیین حکم شرعی نمی­بریم. نه خود ظن متعلقش حکم شرعی است، نه ارتباطی دارد با حکم شرعی.

یک سندی را می­خواهیم معنا کنیم که این سند چه می­گوید، این جا یک لفظی است که با این لفظ به جهاتی ظنی بر یک معنایی حاصل می­شود. اینجا که کار فقیهانه نمی کنیم، ظنون به قول این آقایان حجیتی ندارد. اما گاهی کار فقیهانه می خواهیم انجام بدهیم.

پس تارةً متعلق ظن نه با واسطه، نه بی واسطه به درد کار فقیهانۀ ما نمی­خورد. خب اینجا مقدمات انسداد جاری نیست، که اگر مثلا ما بیاییم سراغ اصل، در همۀ موارد احتیاط ناممکن است، بیاییم سراغ برائت احکام را ز دست می دهیم، انها اینجا نمی یاید، چون کار فقیهانه نیست، آنجا مائیم **و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا**. اما گاهی متعلق ظن، یا با واسطه، یا بی واسطه، حکم شرعی است، کار فقیهانه است.

**مثال اول** این که اماره­ایی قائم شده است بر یک حکم فرعی، مثلا شهرتی اجماع منقولی داریم به این که نماز جمع واجب است، خب این جا ظن انسدادی بنابر انسداد حجت می­شود، حجت که تعبیر می کنم بهتر این است که بگوییم مرجع می­شود. این جا به ظنون عمل می کنیم چون متعلق ظن یک کار فقیهانه است، مربوط به فقه می شود مستقیما.

**مثال دوم** جایی که متعلق ظن مستقیماً حکم شرعی نیست، ولی لفظی است مثلا که موضوع حکم شرعی قرار گرفته است، این لفظ را اگر بخواهیم معنا کنیم باید با قول لغوی معنا کنیم و از قول لغوی ظنی حاصل شده است به معنای این واژۀ «**فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا**» لغوی می گوید صعید وجه الارض است پس می شود به سنگ هم تیمم کرد. با واسطه شد حکم شرعی و با واسطه شد کار فقیهانه. این مثال دوم.

**مثال سوم**: رفته ام دیده ام، فلان رجالی، فرموده است که این راوی عادلٌ و از راه گفتۀ این رجالی مثل نجاشی برای من ظنی حاصل شده است به این که زراره ثقةٌ. اگر من انسدادی باشم، چون متعلق این ظن به درد کار فقیهانۀ من می­خورد، باز مشمول مقدمات انسداد هست، و مرجعیت ظن در این جا قابل قبول است. ظنون رجالی. این که یک رجالی می گوید، علی بن حکم مثلا دو نفر است، و این علی بن حکمی که این جاست، در این سند است، چون احمد بن محمد از او نقل کرده است، علی بن حکم کوفی است، این را این رجالی گفته است، ظنی برای من حاصل شد، در این جا به این ظن به جهت کار فقیهانه عمل می کنم. اما حال اگر خواستم آن قول رجالی که بهمن گفت زرارة عادل، بخواهم پشت سر زراره نماز بخوانم و شاهد طلاق قرارش بدهم، کافی است؟ نه. چون آن کار فقیهانه نیست.

کار فقیهانه به ما هو فقیهانه برای انسدادی هر ظنی را حجت می کند و لو ظنون رجالی، از باب مطلق ظنون. لازم نیست انسدادی، برای حجیت قول رجالی بیاید از این راه وارد شود، قول رجالی از باب شهدت است، یا از باب خبر واحد است، یا از باب اهل خبره است، هیچ کدام از این ها لازم است، مهم حاصل شدن آن ظن است. حتی برای انسدادی به تعبیر بنده اگر علامه گفت این سند صحیح است و من از گفتۀ علامه ظنی حاصل کردم، انسدادی می گوید بس است و علامه گفته برایست ظن حاصل شده است.

پس هر ظنی که از آن ظن زاییده شود ظن به حکم فرعی کلی، همۀ این ها حجت می شود.

**مثال چهارم**: ظن به حجیت استصحاب پیدا می کنم، ظن به حجیت امارۀ غیر مفیدۀ به ظن فعلی پیدا می کنم، باز اشکالی ندارد چون بالاخره کار کار فقیهانه است.

بنابراین آقای انسدادی در هر جایی که کارش کار فقیهانه و در کار فقیهانه­اش، ظنی حاصل شد، چه مستقیم آن ظن مربوط به حکم باشد، چه آن ظن غیر مستقیم باشد، مثلا الفاظ را معنا کند، مثلا در مورد رجال باشد، مثلا در مورد اصول باشد، همۀ این ها حجت می شود، این اصل مطلب است.

حال آن­جایی که ظنی متعلق به الفاظ باشد، این جا بر دو قسم است:

**احدهما ما یتعلق بتشخیص الظواهر**، مثل ظنی که انسان از شهرت حاصل می کند بر ثبوت یک حقیقت شرعیه­ای به نام صلاة. یا ظنی که از راه ظن به وضع پیدا می کند به این که امر ظهور در وجوب دارد، ظنونی که ظواهر الفاظ برای من حجت می کند، اینها هم هرا انسدادی قبول می کند.

دوم ظنونی که ارادۀ ظواهر شده یا نشده را معیّن می کند، چی اراده شده است، ظاهر یا غیر ظاهر، حقیقت یا مجاز؟ پس ما یک ظنون خاصه­ایی در الفاظ دایم که یا ظواهر را معیّن می کند یا مرادات. همه این ها برای انسدادی حجت می شود. دیگر نمی خواهد در هر کدام از این ها بیاید مقدمات انسداد را جداگانه تطبیق کند. حتی اگر انفتاحی بود در بقیۀ موارد در یک مورد به مناسبتی باب علم بر او منسد شد، با این ظواهر ظنی که از آنها حاصل می شود، حجت می شود.

اما سائر ثمرات را بعدا بحث می کنیم و قبول هم نداریم و فقط ثمراتی را می گوییم که فقط مستیم به حکم بیانجامد یا غیر مستقیم . اما ثمراتی که در غیر مقام تعیین حکم شرعی است، کار فقیهانه نیست و مشمول ادلۀ عدم حجیت است.

این خلاصۀ آنچه در این قصه می توان گفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.